

A close-up, high-contrast photograph of a woman's face, focusing on her eyes and nose. The lighting is warm and directional, coming from the right, which casts deep shadows on the left side of her face and highlights the texture of her skin and the intensity of her gaze. Her hair is blonde and slightly tousled. The overall mood is somber and contemplative.

فلاخن

شماره‌ی ۲۶

روی مرکل حساب نکنید

لورن بالهورن

ترجمه: بدون نام

منابع

فلاخن

شماره ۲۶

روی مرکب حساب نکنید

لورن بالهورن

ترجمه: بدون نام

من پو

توضیح: این مقاله در تاریخ چهارم سپتامبر سال جاری در
نشریه‌ی اینترنتی "جاکوبین" منتشر شده و ارجاعات زمانی
مقاله، مربوط به تاریخ انتشار آن است.

پناهندگان در آلمان مشکل دارند، یا بهتر [است بگوییم]، به نظر می‌رسد که مردم آلمان با پناهندگان مشکل دارند. تظاهرات خارجی ستیزانه، آتش زدن کمپ‌های پناهجویی، و دیگر حوادث زشت نژادپرستانه، مثل ادرار کردن نئونازی‌های مست روی کودکان مهاجر در برلین که در ماه گذشته اتفاق افتاد، سرآغاز بحث داغ و گسترده‌ای در آلمان و [جامعه‌ی] بین‌المللی در رابطه با خواست و توان این کشور برای مواجهه با مهاجرانی شد که از جنگ و فقر می‌گریزند. پاسخ‌ها به این بحران در هم آمیخته است: محاصره‌ی پناهگاهی مملو از پناهجویان و حشت‌زده در شهر هایدنا در ایالت زاکسن، توسط صدها تن از افراد دست‌راستی، شاید نشانگر زشت‌ترین وجه پاسخ آلمان تا به امروز باشد، ولی هم‌زمان، هزاران داوطلب، [با ورود پناهجویان] همدلی و همبستگی نشان داده و طیف وسیعی از پروژه‌های خوشامدگویی و کمک به پناهندگان از راه رسیده به راه انداخته‌اند.

آیا این واقعن یک بحران است؟

بیشترین ورود پناهندگان از سوریه (مطابق با موثق‌ترین تخمین، نزدیک به ۱۲۰۰۰۰ نفر به آلمان و در مجموع بیش از ۳۰۰۰۰۰ نفر به اتحادیه‌ی اروپا)، آفریقای شمالی و کشورهای حوزه‌ی بالکان است. از منظر ارقام، در سال ۲۰۱۴ آلمان نسبت به سایر کشورهای اروپا، به طور چشم‌گیری تعداد بیشتری پناهنده پذیرفته است: حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر، و در حال حاضر، در مقیاس جهانی، یکی از کشورهای است که بیشترین تعداد پرونده‌ی پناهجویی را بررسی می‌کند.

با این وجود، به نسبت کل جمعیت آلمان، این کشور حتی در میان سه کشور اول مهاجرپذیر اروپایی هم نیست و تعداد پناهندگانی که هم‌اکنون در اروپا هستند در مقایسه با تعداد پناهندگانی که در بخش‌هایی از خاورمیانه و آسیای جنوبی به سر می‌برند، یا ۲۰ میلیون نفری که فقط در سال

۲۰۱۴ مجبور به فرار از خانه‌هایشان شدند، رو به کاهش است.

هیستری جریان غالب نسبت به "سیل" پناهجویانی که خطر زیر و رو کردن آلمان و سیستم اجتماعی اروپا را به همراه دارند، فقط همین است: هیستری. به ازای تمام اتفاقات دراماتیکی که در شهرهای اروپایی رخ می‌دهد، بحرانی [به مراتب] چشمگیرتر در مورد پناهنده‌ها روی داده و از مدت‌ها پیش در جهان جنوب اتفاق می‌افتاده است.

با این حال، ورود مهاجران به آلمان از سال ۲۰۰۸ پنج برابر شده و بر اساس پیش‌بینی‌های فعلی رشد [این رقم] با سرعت بالایی ادامه خواهد یافت. این مسئله چالش قابل توجهی را پیش روی سیستمی قرار می‌دهد که از پیش برای پذیرش و ادغام پناهجویان نامناسب است. رقم کلی درخواست پناهندگی در سال جاری تا همین حالا، نسبت به سال گذشته بیشتر بوده، پس می‌توان انتظار داشت که تنش، و پیچیدگی‌های سیاسی ناشی از آن، ادامه یابد.

ماجرای اصلی از نگاه رسانه‌های جریان غالب اروپایی نه موقعیت دشوار خود پناهندگان و نه دلیلی که پشت بحران پناهندگی خوابیده، بلکه پاسخ مردم اروپاست. در اکثر تیتراهای خبری تابستان [امسال] درباره‌ی رشد احساسات پناهنده‌ستیزانه، خصوصاً در ایالت‌های شرقی آلمان و [البته] نه فقط محدود به این ایالات، اخبار مربوط به آلمان و اروپا غالب بود.

تظاهرات پوپولیستی دست‌راستی علیه پناهجویان، به طور منظم در آلمان اتفاق می‌افتد، به خصوص در ایالت زاکسن واقع در شرق این کشور (در این ایالت، امسال پنجاه تظاهرات انجام شده) و حمله‌ی فیزیکی به پناهندگان (یا افرادی که به نظر پناهنده می‌آیند) رو به افزایش است. از همه نگران‌کننده‌تر این است که از ژانویه‌ی ۲۰۱۵، در این ایالت بیش از سی مورد به آتش کشیدن پناهگاه گزارش شده است. این موج اخیر نفرت و خشونت در طول چندین سال، روی رشد احساسات خارجی‌هراسانه شکل گرفته که رسانه‌های جریان غالب و سیاست‌مداران به آن دامن زده‌اند.

در بیشتر سال [جاری]، خصوصاً پیش از اینکه اتفاقات دراماتیک یونان، مقدونیه و مجارستان سیاستمداران آلمان را وادار کند چهره‌ای با ملاحظات بشردوستانه به نمایش بگذارند، نظام سیاسی آلمان از تصمیم‌گیری عاجز بود.

وقتی در اوایل سال جاری، جنبش اسلام‌هراسانه‌ی پگیدا^۱ تظاهرات هزاران نفری خود را در شهرهای شرقی آلمان شروع کرد، رهبر حزب سوسیال دموکرات، زیگمار گابریل^۲، در میزگردی که در ماه ژانویه به میزبانی پگیدا برگزار شد، تاکید کرد که باید [راهی برای] گفتگو با این جنبش پیدا کرد. نهایتن در ماه اوت، گابریل بر این خطر دست گذاشت که شمار بالای پناهندگان می‌تواند نظام اجتماعی آلمان را دچار تنش کرده و خشم به حق مالیات‌دهندگان را برانگیزد.

هم‌زمان، صدراعظم آلمان، آنجلا مرکل، که رسانه‌های انگلیسی از او به عنوان شخصیت برجسته و تاثیرگذار اروپای بشردوست تجلیل می‌کنند، سکوت کرده و ترجیح می‌دهد اجازه دهد که دموکرات مسیحی‌های رده پایین تر این رسوایی رسانه‌ای را رفع و رجوع کنند. (اصلاح "مرکلی [عمل] کردن"^۳، به معنی دوپهلو حرف زدن و کاری نکردن، آخرین کاندیدای اصطلاح سال جوانان شده است)

هر دو حزب ائتلاف بزرگ [حاکم بر آلمان] درگیر گفتمان پناهنده‌ی "مستحق" و "غیرمستحق" شده‌اند، از آنهایی که از جنگ و سرکوب در خاورمیانه می‌گریزند، در آلمان استقبال می‌شود، در حالی که آن دسته از پناهندگانی که به دلیل فقر از حاشیه‌ی اروپای شرقی فرار کرده‌اند، مورد استقبال قرار نمی‌گیرند و باید هرچه سریع‌تر دیپورت شوند. (این واقعیت که اکثر پناهندگان از کشورهای حوزه‌ی بالکان، رومها، فقیرترین مردمان اروپا، سرکوب‌شده‌ترین و به حاشیه‌رانده‌شده‌ترین اقلیت هستند، به سادگی نادیده گرفته می‌شود).

این دست استدلال‌ها که برای بدگمانی عمومی نسبت به پناهجویان خوراک تهیه کرده و نگرش‌های راسیستی موجود را تقویت می‌کند، راه را برای اینکه راسیسم افراطی راست افراطی جای بیشتری در جامعه برای خود دست و پا کند، هموار می‌سازد.

ولی هر دو نوع استدلال در بستر رتوریک خارجی‌هراسانه‌ی رو به رشد از هر دو طرف حاکمیت سیاسی آلمان، کاملن معنادار است. تیلوزاراتسین^۴، از رهبران سوسیال دموکرات، بود که [با] کتاب پرفروشش در سال ۲۰۱۰ تحت عنوان "آلمان خود را از بین می‌برد"^۵، بازسازی راسیسم بیولوژیک

۱ Patriotische Europäer gegen die Islamisierung des Abendlandes (PEGIDA)

[جنبش] اروپاییان میهن پرست علیه اسلامی شدن غرب

۲ Sigmar Gabriel

۳ "to Merkel"

۴ Thilo Sarrazin

۵ Deutschland schafft sich ab (Germany abolishes itself)

در گفتمان سیاسی جریان غالب را شروع کرد. هورشت زیهوفر^۶، رئیس دولت محلی ایالت بایرن و رهبر اتحاد سوسیال مسیحی، حزب خواهر [حزب مرکل] در آن ایالت، مدام در سخنرانی‌های عمومی در حال بسط و گسترش پوپولیسم راسیستی است، (در کنفرانس حزب در سال ۲۰۱۱، زیهوفر قول داد که از سیستم اجتماعی آلمان در مقابل مهاجرت "تا آخرین گلوله" دفاع کند).

نتیجتن درازای همه‌ی خشم و احساسات اومانیستی اخیر نسبت به اتفاقات زشتی که در شهرهای کوچک آلمان در حال وقوع است، ائتلاف بزرگ سوسیال دموکرات‌ها و دموکرات مسیحی‌ها بود که زمینه‌ی ایدئولوژیک این انفجار را فراهم کرد.

برای سالیان سال، سیاستمداران آلمانی مهاجران و پناهجویان را سپر بلای عمومی کرده‌اند تا توجهات را از دلایل واقعی افول استانداردهای زندگی منحرف کنند، دلایلی همچون بسته‌ی ریاضتی که ائتلاف سوسیال دموکرات‌ها و سبزها حول و حوش سال ۲۰۰۵ ارائه کرد و دولت مرکل از سال ۲۰۰۹ با خوشحالی آن را پی گرفت.

تازه در طول چند هفته‌ی گذشته، وقتی افکار عمومی زیر سیل اخبار و داستان‌های وضعیت مرزهای "قلعه‌ی اروپا" قرار گرفت، بود که حاکمیت سیاسی تغییر رویه داد و با لحن انسان دوستانه‌تری شروع به صحبت کرد. حتی بیلد، روزنامه‌ی زرد و بدنام راست پوپولیست، کمپین بزرگ و پر سر و صدایی برای نزدیک شدن مردم آلمان به پناهجویانی که از راه می‌رسند و کمک به آنها، راه انداخت.

در مقایسه با پاسخ بسیاری از کشورهای اتحادیه‌ی اروپا، آلمان و رهبران آن همچون قدیسانی حقیقی، پیشروان تاثیرگذار اروپایی منصف‌تر و انسانی‌تر ظاهر می‌شوند. ولی اشتباه است که این تغییر در لحن صحبت را کمپینی از بالا بدانیم که به هزاران پناهنده‌ی درمانده در دروازه‌های آلمان خوشامد می‌گوید. بلکه، طبقه‌ی حاکم در آلمان با انعکاس [اخبار] و جهت‌دهی به سرریز حمایتی که شهروندان معمولی آلمانی در پاسخ به این بحران، و همینطور در پاسخ به انتقاد فزاینده‌ی بین‌المللی از سیاست‌های تاکنونی دولت آلمان، شروع کردند، به دنبال نجات وجهه‌ی سیاسی خود است.

در مقابل هر تصویر و حشتناک از اعتراض دست‌راستی‌ها به حقوق پناهجویی، نمونه‌های بیشتری

از آلمانی‌های عادی وجود دارند که فستیوال‌های خوش‌آمدگویی به پناهجویان از راه رسیده ترتیب می‌دهند، به آنها غذا و لباس می‌بخشند و به هر شیوه‌ای که بتوانند، کمک می‌رسانند. در حالی که مقامات مجارستان موقتاً کنترل پاسپورت [در این کشور را] متوقف کرده و به هزاران پناهجو اجازه می‌دهند سوار قطارهایی شوند که به سمت وین و مونیخ حرکت می‌کنند، مسافرها از طرف صدها داوطلب که خود را وقف این حرکت کرده‌اند، استقبال می‌شوند. داوطلبانی که در نهایت آنقدر غذا و چیزهای دیگر [به پناهجوها] دادند که پلیس آلمان از آنها خواست به این دلیل که میزان کمک‌ها غیرقابل کنترل شده، کمک‌ها را متوقف کنند.

این مردم آلمان هستند که شایسته‌ی تقدیرند، نه اپورتونیست‌های کودن مجلس فدرال. این مردم بر آنچه سوسیالیست‌ها از پیش می‌دانند صحنه گذاشتند: اینکه در مجموع مردم خوبند و می‌خواهند به همدیگر کمک کنند. سیستم سرمایه‌داری و شیوه‌های بی‌شماری، که از طریق آن ما را هم به لحاظ مادی و هم به لحاظ ایدئولوژیک از هم جدا می‌کند، است که بسیاری را وامی‌دارد خلاف این عمل کنند.

مسلم، این واقعیت که بسیاری از آلمانی‌ها راسیسم ضد مهاجر راست‌ها را رد کرده و فعالانه در مقابل این رفتار سازمان‌دهی می‌کنند، وجود جنبش خطرناک راسیستی در این کشور که به خوبی سازمان‌دهی شده است را رد نمی‌کند، و تضمینی هم نیست که این خلق و خوی [مقابله با راسیسم] در آینده‌ی نزدیک نتواند یا نخواهد تغییر کند. اما می‌تواند به این کار بیاید که با این ایده که آلمان مشخصاً کشوری راسیست و جامعه‌ای بی‌مدار است (ایده‌ای که در میان بخشی از چپ رواج دارد) مقابله کرده و امکان‌هایی برای جنبش متحد ضد راسیستی و طرفدار پناهجو بگشاید. جنبشی که نه تنها شامل چپ بلکه در برگیرنده‌ی اتحادیه‌ها، نهادهای مذهبی و جامعه‌ی مدنی باشد. جنبشی از این دست می‌تواند از کمک‌های مادی عینی به پناهجویان فراتر رفته و مجموع مباحث ملی حول مسئله‌ی مهاجرت (امپریالیسم و عواقب اجتماعی منتج از آن به کنار) را تغییر دهد.

راسیست‌ها چه کسانی هستند؟

وقتی آرای عمومی متوجه عکس‌العمل شدید ضد پناهجویی شد و مباحثات عمومی در مورد ریشه‌های این خشونت بالا گرفت، بسیاری از سیاستمداران آلمانی به سرعت انگشت [اتهام] را

سمت شرق، برای مثال پنج ایالت سابق جمهوری دموکراتیک آلمان، گرفتند. این درست است که خشونت راسیستی به شکلی نامتناسب در ایالت‌های شرقی اتفاق می‌افتد. به ویژه در زاکسن، که بیش از بیست درصد از حمله‌های راسیستی صورت گرفته در سال جاری در آنجا گزارش شده است. با این وجود بیشترین تعداد آتش زدن [کمپ‌های پناهجویی] در ایالت بایرن، یکی از ثروتمندترین مناطق آلمان، روی داده است، این در حالی است که در مقایسه با جمعیت نسبی، در شرق آلمان خشونت راسیستی و میزان حمایت از احزاب راست افراطی بیشتر است. آخرین روگر لونتس^۷، وزیر داخله‌ی ایالت راینلند-فالتس^۸ این اختلاف [در شمار حملات راسیستی] را به میزان بالاتر خارجی‌هراسی در شرق این کشور مرتبط دانسته که دلیلش عدم ارتباط تاریخی با غیرآلمانی‌ها در این مناطق است. ولی این دست توضیحات به دلایل مختلف، هم به لحاظ آماری مسئله‌ساز هستند و هم به لحاظ تحلیلی گمراه‌کننده.

در وهله‌ی اول، چنین توضیحی فرض را بر این می‌گیرد که راسیسم و خارجی‌هراسی صرفن محصول فقدان ارتباطات چندفرهنگی هستند (نقطه‌ی مقابل استدلالی که دیگر سیاستمداران آلمانی به آن علاقه‌مندند، برای مثال این استدلال که راسیسم محصول مهاجرت بیش از حد و چندفرهنگی است)، در عین حال، این توضیح نقش رسانه‌ها و سیاستمداران در فراهم آوردن خوراک برای احساسات ضد مهاجر را نادیده می‌گیرد. همچنین بنابر این توضیح در نبود ارتباط با فرهنگ‌های خارجی، انسان‌ها از اساس راسیست هستند. زبانی که لونتس از آن بهره می‌برد، به عنوان مثال اینکه همجواری چندفرهنگی «باید فرا گرفته شود»، این ایده را تقویت می‌کند.

در اوایل سال جاری، رائل تسلیک^۹، روشنفکر چپ، نیز با این منطق مخالفت کرد. با این استدلال که این شمار بالای مهاجران نیست که جامعه را مداراگر می‌سازد، بلکه فعالیت سیاسی خود مهاجران است که باعث می‌شود آرای راسیستی کمتر مورد قبول واقع شده و کمتر در میان جامعه‌ی وسیع‌تر نیرو داشته باشد.

بیشتر از نسبت دادن میزان پایین خشونت راسیستی در غرب با جامعه‌ی روشنگرتر و مداراگرتر غرب آلمان، نقش حیاتی خود مهاجران در سازمان‌دهی دفاع شخصی در برابر راسیسم است که

Roger Lewentz ۷
Rhineland-Palatinate ۸
Raul Zelik ۹

سبب پایین بودن خشونت راسیستی در غرب شده است. در شرق آلمان، جایی که بیست و پنج سال صنعت‌زدایی و جمعیت‌زدایی منطقه را به لحاظ اقتصادی به مقصدی کمابیش غیرجذاب [برای مهاجران] بدل کرده است، این تاریخ و ظرفیت سازمان‌دهی به مراتب کمتر است.

مشخص فرایند صنعت‌زدایی و جمعیت‌زدایی - به همراه نرخ بیکاری که در شرق دو برابر بوده و در غالب مواقع در نواحی روستایی، جایی که راست افراطی حضور قوی‌تری دارد، بیشتر از این هم هست - منجر به محرومیت و سرخوردگی گسترده‌ای در شرق آلمان شده و زیربنای مادی‌ای فراهم می‌آورد که روی آن جهان‌بینی راسیستی و بیش از حد ساده‌انگارانه پا بگیرد.

در منطقه‌ای که سیاست‌های سوسیالیستی از یک طرف به میراث استالینیزم و از طرف دیگر به سیاست‌های مطیعانه و تسلیم‌بردار حزب سوسیالیسم دموکراتیک (بخش بزرگتر آنچه امروز حزب چپ نام دارد) منسوب می‌شود، جای تعجب ندارد که توضیحات به ظاهر رادیکال راست افراطی بتواند به نسبت جاهای دیگر، در شرق مخاطب بیشتری جذب کند.

هم‌زمان، قدرت راست افراطی با تمایل تاریخی دولت آلمان (به خصوص دولت ایالت زاکسن) به نادیده گرفتن و بی‌اهمیت جلوه دادن خطر راست افراطی تقویت می‌شود. این در حالی است که منابع هنگفتی به رصد کردن و تعقیب قانونی چپ رادیکال اختصاص می‌یابد - پلیس زاکسن هنوز در تعقیب ضد فاشیست‌هایی است که پنج سال پیش بلوکاده‌ی مسالمت‌آمیز ضد نازی ترتیب داده بودند، اما دو هفته پیش حتی یکی از راسیست‌های متخاصم در هایدنارا دستگیر نکرده است.

ماموران پلیس در آلمان، خصوصاً در شرق، چنان عمیق به ساختار نئونازی گره خورده‌اند که می‌توان گفت آنها بیشتر در ساختن راست افراطی مشارکت می‌کنند تا از هم پاشیدن آن.

در حقیقت، آخرین باری که دولت آلمان تلاش کرد [فعالیت] حزب ناسیونال دموکراتیک آلمان^{۱۰} ("ان پ د"، نزدیکترین چیز در آلمان به یک حزب مدرن نازی) را ممنوع سازد، در نهایت تعقیب قضایی [افراد حزب] با شکست مواجه شد، چرا که بسیاری از کارکنان ارشد "ان پ د" در واقع ماموران حقوق‌بگیر دولت بودند. این مسئله سبب شکل‌گیری شبکه‌های مستحکم نئونازی در بعضی مناطق شرقی شده است، مناطقی مانند "سوئیس زاکسن"^{۱۱}، و این شبکه‌ها غالباً تنها آلترناتیو فرهنگ جوانان مناطق روستایی و فقیر هستند.

Nationaldemokratische Partei Deutschlands (NPD) ۱۰
Saxon Switzerland ۱۱

در نهایت و از همه مهم‌تر، ممکن است راست افراطی در شرق قوی‌تر باشد، اما در غرب نیز زنده و کارآمد است. در حالی که عمده‌ی موفقیت انتخاباتی "ان پ د" از زمان اتحاد دوباره‌اش تاکنون در شرق بوده، [اما] بسیاری از کادرهای رده بالای این حزب ساکنان غرب آلمان هستند که در سال‌های ابتدایی دهه‌ی ۹۰ میلادی فرصت را برای رشد مناسب دیده و به آنجا مهاجرت کردند. بخش زیادی از ساختار راست افراطی خود آلمان شرقی به قبل از ریختن دیوار برلین بازمی‌گردد، اما این سازمان‌های غربی بودند که اقدامات راست‌های افراطی را تغذیه‌ی مالی کرده و سبب حرفه‌ای شدن این اقدامات گشتند. این سازمان‌ها [هنوز] در دو سمت مرز داخلی سابق آلمان در حال فعالیت هستند. برای مثال دورتموند، شهری کارگری در قلب صنعتی غرب، به خاطر خشونت راست‌ها علیه مهاجران، چپ‌ها و حتی سیاستمداران بورژوا شهرت دارد.

به تصویر کشیدن خارجی‌هراسی به عنوان حوزه‌ای [منحصر به] مادون پرولتاریای طبقه‌زدایی شده‌ی آلمان شرقی، کما اینکه بسیاری این کار را می‌کنند، واقعیت موجود را تحریف کرده و روی خطر واقعی‌ای که راست افراطی متوجه همه‌ی کشور، به خصوص مهاجران و سخنگویان پناهجویان می‌کند را می‌پوشاند.

خلق و خوی پناهنده‌ستیزانه که در آلمان پا گرفته، پیچیده‌تر و مربوط به رویه‌ای دیرینه‌تر در جامعه است، برای مثال آنچه اولیور ناختوی^{۱۲}، کارشناس اجتماعی آن را "جامعه‌ی عصبی" توصیف می‌کند. آلمان تا حدودی از اثرات بحران [اقتصادی] اروپا به دور مانده، اما کماکان از همان افت و کاهش دیرپای بسیج اجتماعی و مشارکت دموکراتیکی که بقیه‌ی کشورهای اتحادیه‌ی اروپا با آن مواجه هستند، رنج می‌برد.

با کاهش دستمزدها و یکدست شدن فزاینده‌ی احزاب دموکراسی سرمایه‌داری، ترس از کاهش بیشتر [مشارکت] اجتماعی و این برداشت که سیستم در حال ناکارآمد شدن است، افزایش می‌یابد. در غیاب یک آلترناتیو قابل رویت چپ، این ترس که رتوریک راسیستی حاکمیت سیاسی آلمان به آن دامن می‌زند، به انواع "دیگری‌ها"، یونانی‌های تنبل، پناهنده‌های بالکانی مجرم و... فرافکنی می‌شود.

در حقیقت، دور ماندن نسبی آلمان از بحران [اقتصادی] اروپا این دینامیک را تشدید می‌کند،

بسیاری از آلمانی‌ها از این می‌ترسند که تا جایی پایین کشیده شوند که سیاست‌های دولت‌شان مناطق حاشیه‌ای اروپا را تا آنجا پایین کشیده و مهاجران و دیگر گروه‌های [اقلیت] را تهدیدی برای رفاه نسبی خود می‌بینند.

به همین دلیل است که راست جدید آلمان قادر بوده پشت زبان قانون و دستور، حقوق بشر، سکولاریسم و چیزهایی از این دست پنهان شود. راست آلمان بیشتر از اینکه توده‌های فقیر آلمانی را پشت شعار برتری نژادی یا توسعه‌ی شرق سازمان دهی کند، بیشتر و بیشتر برای طبقه‌ی متوسط تحصیل کرده جذابیت پیدا می‌کند.

راست افراطی امروزی از دموکراسی مشارکتی (مسلمن فقط برای سفیدپوست‌ها) حرف می‌زند، از حفاظت از استانداردهای زندگی طبقه متوسطی، و از دفاع [از حقوق] جامعه‌ی ال جی بی تی و زنان در مقابل پناهنده‌هایی که از شرق هجوم می‌آورند.

صحنه‌های زشت خارجی‌هراسی شایع و واکنش وسیع حاکمیت سیاسی، و مهمتر از آن، واکنش جمعیت گسترده‌تر آلمانی احتمالاً، حداقل به طور موقت، مانع از رشد [راست افراطی] خواهد شد. ولی در آینده تضمینی برای این مسئله وجود ندارد. تازمانی که اروپا مسیر سراسیمی فعلی اقتصادی و سیاسی خود را ادامه دهد، این رویه تداوم خواهد یافت و بیش از هر چیز سازمان دهی یک آلترناتیو چپ گسترده را ضروری خواهد ساخت.

ساختن آلترناتیوی در آلمان

به عنوان یک پرنسپ سیاسی، هر کس حق دارد هر جا که می‌خواهد زندگی، کار و سفر کند. این رکن دیرپای سیاست چپ اروپایی ("نه مرز، نه ملت، دیپورت را متوقف کنید"^{۱۳}) با مداخله‌ی آلمان و ناتو در بسیاری از بحران‌های اجتماعی که پناهنده‌ها از آن می‌گریزند، تقویت شده است. چپ آلمان مسئولیت اخلاقی و سیاسی دارد که برای این حق بجنگد.

اما بحران پناهندگی این فرصت را نیز فراهم می‌آورد که چه از نظر کمی (با آوردن هزاران پناهجو، [حتی] اگر نه شهروندان سابق منفعل) به [حوزه‌ی] فعالیت سیاسی حول وضعیت اضطراری‌ای که پناهندگان از راه رسیده توصیف می‌کنند، و چه در معنای کیفی آن، با گنجاندن بحث‌هایی حول

۱۳ "no borders, no nations, stop deportations"

امپریالیسم، جهانی سازی و ماهیت خود اتحادیه‌ی اروپا این پلتفرم را توسعه داد. در نهایت، صدها هزار پناهنده‌ای که به آلمان سرازیر می‌شوند از آسمان نیامده‌اند، شرایط سختی آنها را به این کشور رانده که نمی‌تواند بیش از این نادیده گرفته شود. حمایت آلمان از اشغال افغانستان و نقش تاثیرگذار این کشور در پشتیبانی از رژیم مرزهای اروپا سوژه‌ی بالقوه‌ی بحث و مناظره در حلقه‌هایی وسیع‌تر از آنچه چند ماه پیش فکر می‌کردیم، خواهد بود. گناه و تقصیر آلمان این امکان را می‌گشاید که بحران پناهجویی در اروپا را با تناقضات و بحران‌های ایجاد شده توسط سرمایه‌داری جهانی، خصوصاً برای کسانی که در جهان جنوب زندگی می‌کنند، مرتبط ساخت. این بحران همچنین فرصتی برای چپ آلمان فراهم می‌کند که با بحث‌های گسترده در مورد دینامیک راسیستی درون جامعه‌ی آلمان پیوندهایش را با گروه‌های مهاجران عمیق کند. در سال جاری صدها هزار پناهجو که در انتظار رسیدن به آلمان بودند، خود را در موقعیتی خواهند دید که اقلیت‌ها و مردمان رنگین‌پوست در زندگی اجتماعی کمتر و به شکلی نادرست نمایندگی می‌شوند. گرچه بیش از چهار میلیون مسلمان آلمان را خانه‌ی خود می‌دانند، اما تنها تعداد انگشت‌شماری مسلمان و تعداد به مراتب کمتری آفریقایی-آلمانی یا دیگر مردمان رنگین‌پوست در پارلمان و رسانه‌ها حضور دارند. با وجود اینکه سیاستمداران آلمانی بیشتر و بیشتر مجبور به تصدیق [این واقعیت] هستند که آلمان در حال تبدیل شدن به کشور مهاجرهاست، اما روایت غالب همچنان این کشور را یک کشور اروپایی و ملتی مسیحی (حداقل به معنای فرهنگی آن) می‌نمایاند که اقلیت‌های گوناگون در آن سکنی گزیده‌اند. مناظرات پیرامون حجاب یا خطر سلفیست‌ها (گروهی بسیار کوچک درون اجتماع مسلمانان) ویژگی همیشگی گفتمان عمومی است که با آن گروه‌های اقلیت را می‌ترسانند، ایزوله می‌کنند و به جایگاه خارجی‌ای تنزل می‌دهند که برای ایفای نقشی فعال در حیات سیاسی کشور شانس پایینی دارد.

این تقسیم‌بندی‌ها متأسفانه درون خود چپ هم بازتولید می‌شود. چپ رادیکال آلمانی تلاش می‌کند مهاجرین و رنگین‌پوستان را در ساختار خود ادغام کند، به خصوص ترک‌ها و کردها که خود انواع سازمان‌های کمونیستی و کارگری بسیار منسجمی دارند، اما در گستره‌ی وسیع‌تر سازمان‌های چپ آلمان، [این گروه‌ها] غالباً به مراتب کمتر ادغام می‌شوند.

آلمان در حال تغییر است. حتی نشریه‌ی اشپیگل، [یکی از] رسانه‌های جریان غالب، به این

موضوع اشاره کرده که ورود ۸۰۰۰۰۰ پناهجو صرفن در سال ۲۰۱۵، چهره‌ی جامعه‌ی آلمان را بسیار دگرگون خواهد کرد و تصویر فرهنگی و قومی شهرهای بزرگ این کشور را تغییر خواهد داد. جنبش ضد راسیست نباید خود را به مطالبه‌ی اسکان فوری و اضطراری پناهجویان و تضمین حق کار آنان محدود کند. بلکه باید مطالبات را تا ادغام تمام و کمال [مهاجرین] پیش برد. ادغام نه به معنای مجبور کردن مهاجرین به "آلمانی" شدن، بلکه به معنی گشودگی فرهنگی بیشتر خود آلمان، به همراه فرصت‌های بیشتر برای مهاجرین و رنگین‌پوستان در کشوری که چهره‌ی عمومی آن هنوز غالب سفید و اروپایی است.

اینکه دقیقن این مطالبات چگونه باید باشند، مسئله‌ای است که باید با خود کسانی که این سیاست‌ها روی زندگی آنها اثرگذار است، در میان گذاشته شود. این وظیفه‌ی چپ آلمان نیست که به مهاجرین توضیح دهد مطالباتشان چه باید باشد و یا به چه سازمانی باید پیوندند. در عوض، مسئولیت ما این است که درگیر مطالبات مطرح شده توسط آنها شویم، از آنها دعوت کنیم در چپ موجود مشارکت داشته باشند و هرکاری از دستمان برمی‌آید، انجام دهیم که جنبشی متنوع از مبارزاتی بسازیم که مطالبات تمام ستم‌دیدگان و سرکوب‌شدگان را برای چشم‌اندازی منسجم از جامعه‌ی سوسیالیستی مفصل‌بندی می‌کند.

نهایتن، مضاف بر یک پروژه‌ی گسترده‌ی ادغام، جنبش باید شامل مطالبات اجتماعی برای مسکن دولتی بهتر، دستمزد بیشتر و کمک‌هزینه‌ی اجتماعی بیشتر در محروم‌ترین مناطق آلمان شود تا از اینکه راست افراطی بیش از این قادر به جذب مردمان ناراضی و محروم از حقوق شرق این کشور نخواهد بود، اطمینان حاصل گردد.

این فراخوانی برای نشان دادن درک راسیسم نیست، همانطور که پیشتر اشاره شد، خلق و خوی پناهنده‌ستیز فقط به آلمانی‌های بیکار شرقی محدود نمی‌شود، بلکه مشکل همه‌ی آلمان است و نمی‌توان ارتباط یک به یکی بین نرخ بالای بیکاری و نگرش راسیستی برقرار کرد. مداخله‌ی اخیر یاکوب آوگشتاین^{۱۴}، که در پاسخ به این بحران خواهان فرم جدیدی از "پوپولیسم چپ" است، به موقع و [شایان] استقبال اما به شدت ساده‌انگارانه است. گرچه این گفته‌ی آوگشتاین حقیقت دارد که مشارکت عمده‌ی مردمان شرق آلمان در تظاهرات راسیستی باید در واقع [مشارکت در]

اعتراض به بانک‌ها باشد، اما این تصور که پاسخ آنقدر ساده باشد، پوچ است. شاید یک کارگر راسیست با ایستادن کنار راست‌ها در مقابل مهاجرین، به شکل عینی علیه منافع خود بجنگد، اما راست برای طبقه کارگر و کل جامعه یک تهدید عینی است و باید بدون سازش با آن جنگید. یکی از مهمترین درس‌هایی که می‌توان از تاریخ جنبش سوسیالیستی گرفت این است که راسیست‌ها دشمنان سیاسی‌ای هستند که باید آنها را شکست داد، نه تطبیق.

بی‌اثر کردن رتوریک راسیستی یا این آرزو که چپ بتواند به سادگی برای کارگران راسیست توضیح دهد که دشمن واقعی آنها سرمایه است، کارایی نخواهد داشت. باید مبارزه‌ی ضد راسیستی را با مطالبات واقع‌گرایانه‌ی اجتماعی که همه‌ی طبقه‌ی کارگر را در بر می‌گیرد، ترکیب کرد.

جنبش نیرومند ضد راسیستی می‌تواند خلق و خوی عمومی را به سمتی مترقی جهت دهد، سازمان‌های دست راستی موجود را به حاشیه براند و شاید بسیاری از آلمانی‌هایی که در بحث‌ها و مناظرات [پیرامون این موضوع] در شک و تردید هستند را قانع کند. این در حالی است که با مطالبات اجتماعی گسترده‌تر از اینکه استیصال و نومیدی آلمانی‌های سفید فقیر به راحتی به سمت احساسات راسیستی جهت‌دهی شود، اطمینان حاصل می‌شود.

بهترین راه، ایجاد اتحاد بین این موضوعات از طریق [ایجاد] جبهه‌های گسترده‌ای است که در هر دو مبارزه مشارکت کنند. شعارهایی نظیر "مشکل آلمان است"، که هفته‌ی گذشته در تظاهرات ضد راسیستی در درسدن، پایخت [ایالت] زاکسن، پررنگ بودند، این وظیفه را انجام نمی‌دهد. اساس این شعارها روی این فرض اشتباه بنا شده که آلمان کشوری منحصراً راسیست است (که با توجه به عکس‌العمل مردم در چند کشور اروپایی دیگر، به وضوح درست نیست). این شعارها اما متوجه مشکل نشده‌اند. در اینکه چنین شعارهایی بتواند میان هزاران پناهجویی که سرانجام به این کشور رسیده‌اند و به همین علت غرق شادی هستند، طنین بیاندازد، تردید وجود دارد.

مشکل آلمان نیست. مشکل سیستم اقتصادی و سیاسی اروپا است که در تلاش برای قدرت و منفعت، همه‌ی کشورها را تخریب می‌کند و هم‌زمان بخش‌های ضعیف و به حاشیه‌رانده‌شده‌ای از جمعیت خودش را حذف می‌کند، بعد در تلاش برای منحرف کردن خشم اجتماعی، آنها را در مقابل تازه‌واردین قرار می‌دهد.

در ساختن یک جنبش نیرومند ضد راسیست و ضد سرمایه‌داری، مسئولیت بیشتری متوجه دی

لینکه^{۱۵}، حزب چپ رفورمیست آلمان است که مشخص در شرق قدرت دارد. مفسران سریع به این موضوع اشاره کردند که در هایدنا (جایی که زشت‌ترین تظاهرات‌ها در طول هفته‌ی گذشته انجام شد) حزب "ان پ د" در انتخابات منطقه‌ای پیشین ۹ درصد رای آورده است. چنین چیزی واقعیت دارد، اما حزب چپ دو برابر این رقم رای آورد که نشان از پایه‌ی اجتماعی قابل توجهی دارد که می‌تواند و باید علیه راست بسیج شود.

حزب چپ در شرق آلمان هم هژمونی دارد، در بعضی مناطق قریب به یک سوم رای دهندگان به لحاظ سیاسی به این حزب وفادارند، و هم خود هدف خشونت راست افراطی است: دفاتر حزب چپ در منطقه، و همچنین بسیاری از اعضایش، مرتب مورد حمله‌ی نئونازی‌ها قرار می‌گیرند. گرچه بسیاری از افراد حزب چپ، از جمله بعضی چهره‌های برجسته‌ی این حزب، در ساخت این جنبش نقشی مثال زدنی ایفا کرده‌اند، اما در قالب یک سازمان، حزب چپ در تظاهرات درسدن یا جاهای دیگر، تقریباً حضور پررنگی نداشته است. بخشی از این مسئله به سمت‌گیری حزب در قبال احترام به استقلال جنبش‌های اجتماعی برمی‌گردد و همین‌طور به عدم تمایل این حزب به از دست دادن بعضی از رای دهندگان قدیمی‌تر و محافظه‌کار در مناطق روستایی.

حزب چپ باید تغییر رویه دهد. نمی‌تواند و نباید به دنبال به دست گرفتن جنبش یا همگون کردن آن باشد. این خودکشی سیاسی است. ولی می‌تواند منابع بیشمارش، هم به لحاظ مالی و هم به لحاظ تعداد اعضا، را بسیج کند تا در ساختن جنبشی گسترده علیه خارجی‌هراسی و راسیسم مشارکت و برای آلمانی‌انسانی‌تر و به لحاظ اجتماعی درست‌تر، مشارکت بجوید، هم در غرب و هم در شرق. راسیسم و بیکاری نه مقولات جدا از هم، بلکه بخشی از بیماری اجتماعی بزرگتری هستند که از سرمایه‌داری جدا نیست. فقط با جنگیدن در تمام جبهه‌ها می‌توان آنها را به چالش کشید.

زمان به سرعت در حال گذر است. پاسخ به ظاهر انسانی دولت آلمان، تدوام نخواهد داشت. از همین حالا برنامه‌هایی برای افزایش مشارکت نیروی دریایی آلمان در رژیم مرزهای اتحادیه‌ی اروپا ترتیب داده شده است که ناو جنگی به مدیترانه بفرستند و باید دید آیا به هزاران پناهنده‌ای که در چند روز گذشته به آلمان رسیده‌اند، واقعن اجازه‌ی ماندن خواهند داد یا نه.

مادامی که مرکل زیر نگاه مردم باشد، از یکدلی و همبستگی حرف خواهد زد. اما در بلندمدت نخبگان اروپا اجازه نخواهند داد این سیل پناهنده ادامه پیدا کند. بر عهده‌ی جنبش‌های اجتماعی، چپ و سازمان‌های خودگردان پناهنده‌هاست که این لحظه را به یک پاسخ سیاسی منسجم بدل کنند که دلایل ریشه‌ای این بحران را خطاب قرار داده و برای ایجاد راه‌حل به حاکمیت سیاسی فشار واقعی وارد می‌آورند. راه‌حلی که شامل نرده‌های بیشتر، گارد مرزی بیشتر و عوام‌فریبی راسیستی بیشتر چه از بالا و چه از پایین نباشد.

لورن بالهورن؛ عضو حزب چپ آلمان و مارکس ۲۱ است.

منبع

منجیغ
Manjanigh

